

## چشمی خاک ، چشمی دریا

جنگ شعری از : ماندانا زندیان

از انتشارات الکترونیکی نشر نا کجا - ژانویه ۲۰۱۲، پاریس - در ۲۱۸ صفحه

[www.naakojaa.com](http://www.naakojaa.com)

[info@naakojaa.com](mailto:info@naakojaa.com)

ماندانا زندیان در "مجموعه سفر به دیگرسو"، نثر را به کناری نهاده و به کار دل پرداخته است. به دیاری سفر کرده که زبان نثر از شرح آن عاجز است؛ دنیای شعر:

چشمی خاک

چشمی دریا،

پرنده کوچکی بودم

که یک شب

از خیال خدایان گریختم

تا چنانم در برگیری

که آسمان اختری سرگردان را .

او، سوار بر بال مرغ خیال، به دنیا بی پرواز کرده که اگر چم و خم راهش را ندانی، در آن گم می شوی؛ راه به تکه ای خاک و یا هوایی صاف که در آن تنفس کنی، نمی بری. سرگشته و آشفته تر، باز می گردی.

شعر نو در زبان پارسی، با و نهادن قالب های شعر کلاسیک آسان به نظر می آید؛ که تصویری سخت به خطاست!

شعر نو هم مانند سبک ها و قالب های دیگر شعر، یک شبه خلق نشده و برخی از صاحب نظران شعر نو بر این باورند که نیمایوشیج، با خواندن چامه در قالب مستزاد تصمیم گرفت قالب را بشکافد و این گونه شعر را پدید آورد.

هموست که می گوید: "شعر، وزن و قافیه نیست؛ بلکه وزن و قافیه هم از ابزار کار شعر است." و فرانتس کافکا

می گفت: "شعر پویشی است جاودانه در جستجوی حقیقت."

به هر روی، گام نهادن به پهنه ی پراز رمز و راز شعر، چالشی آسان نیست و ماندانا زندیان با پشتوانه ای پربار از سال ها نثر روان و دل نشین، اکنون پرگشوده و زندگی و عشق را از زاویه ای دیگر نگریسته:

ومن بارها سوخته ام -

چنان که ماه در دریا ؛

و پروانه ای سبز

هر بار  
 خاکستر نقره ای ام را بر شب پاشیده است .  
 نیمی ققنوس  
 نیمی بوتیمار،  
 من مهتاب تاریکی های خود بوده ام .

و اما، کسی که قلم نثرش را همواره به یاد و راه سرزمین کهن اش به کار گرفته، مگر می شود که در سروده هایش چامه ای از وطن نباشد...

گفتیم:

زنده باد آزادی  
 زنده باد آگاهی  
 زنده باد زندگی؛  
 و دست هایمان را در نور کاشتیم.  
 گیسوانمان را پوشاندند  
 دست هایمان را بستند  
 گلویمان را سوراخ کردند  
 و تفنگ هایشان  
 که دستهایشان بود  
 آرامش آب را شکست.  
 بهار شد  
 ما زنده ماندیم و سبز شدیم  
 آنها برای تفنگ هایشان  
 سیاه پوشیدند .

و ... این است رمز پایداری و ماندگاری سرزمین مادری مان؛ در تاریخ و دهشتناک ترین لحظه های تاریخ مان، نگاهمان نه به سیاهی، که به طلوعه ی سحریست که در راه است!

" چشمی خاک، چشمی دریا" را بخوانید و همراه با ماندانا زندیان و ازدریچه ی چشمان او به دنیا بنگرید؛ زشتی و زیبایی، خوبی و بدی، همه و همه را که قصه ی زندگی است، با او تجربه کنید.